



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۴۴	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۱ / ۱۳
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله هفدهم: سقوط زکات از کافر پس از مسلمان شدن					
عنوان ۶	بررسی مدرک و مستندات قاعده جب ❖ عدم شمول قاعده جب نسبت به احکام وضعی و نقض عهد ذمه ❖ بقای وجوب زکات و دیدگاه صاحب مدارک ➤ اشکال سید حکیم بر دیدگاه صاحب مدارک ✓ پاسخ اشکال					
عنوان ۷	مسأله هجدهم: خرید نصاب زکات از کافر توسط مسلمان					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه ضمن واکاوی قلمرو و دلالت «قاعده جب»، بر این نکته تأکید می‌ورزد که شمول این قاعده تنها منحصر به اسقاط احکام تکلیفی و عقوبات اخروی است؛ از این رو، «احکام وضعی» همچون دیون، نذرها، عقود و همچنین «عقوبات دنیوی ناشی از نقض عهد ذمه» از دایره این قاعده تخصصاً خارج‌اند.

در امتداد این بحث و به عنوان یکی از مصادیق، وضعیت حقوقی «عبد کافری که مسلمان شده» و راهکارهای آزادسازی او توسط حاکم شرع از طریق بیت المال یا عقد مکاتبه مورد مذاقه قرار گرفته است.

محور چالش برانگیز دیگر در این جلسه، بررسی حکم «زکات ایام کفر» است؛ استاد رحمته الله با استناد به دیدگاه صاحب مدارک و ضمن نقد برداشت‌های مرحوم حکیم از سیره عملی معصومین علیهم السلام، تبیین می‌کند که زکات به عنوان یک حق مالی و دین، با اسلام آوردن ساقط نمی‌شود و عدم مطالبه آن در صدر اسلام، نه به دلیل سقوط اصل وجوب، بلکه ناشی از «عفو حکومتی» و مصلحت جذب قلوب بوده است.

در پایان، مسأله «خرید مال متعلق زکات از کافر توسط مسلمان» واکاوی شده و با تفکیک میان دو مبنای «تعلق زکات به عین» و «تعلق به ذمه»، این نتیجه حاصل آمده است که بنابر مبنای مختار (تعلق زکات به ذمه)، با انتقال مال به خریدار مسلمان، تکلیف پرداخت زکات به او منتقل نمی‌شود و همچنان بر ذمه کافر باقی می‌ماند.

درآمد بحث

بحث ما در ادامه مبحث قاعده جَبّ از یک سو و حکم کافری که اسلام آورده است و اینکه آیا زکات بر مالش واجب است یا خیر، به این نتیجه رسیدیم که دلیل اصلی قاعده جَبّ که روایت است، سنداً جای شک ندارد؛ اما دلالتی که دارد، از حیث سقوط تکالیف از کافری که اسلام آورده است، تنها شامل موارد احکام تکلیفی و عقوبات اخروی می شود.

عدم شمول قاعده جَبّ نسبت به احکام وضعی و نقض عهد ذمه

اولاً، این قاعده شامل احکام وضعی نمی شود؛ یعنی دیونی که بر ذمه مالک است، معاملاتی که کافر انجام داده و بعد مسلمان شده، عقود و ایقاعاتی که ایجاد کرده، تعهدات نذری که کرده یا یمینی که انجام داده است. کما اینکه ما نذر و یمینش را اگر دربردارنده شرایط باشد، معتبر می دانیم و لازم الوفاء است. اگر در زمان کفر، نذری کرده، یمینی انجام داده یا عهده بسته است، همه این آثار وضعی بر او مترتب می شود و همچنان در حال اسلام نیز مترتب خواهد شد؛ خلاصه اینکه این آثار وضعی را شامل نمی گردد.

جای دیگری که قاعده جَبّ شامل نمی شود و این بحث مهمی هم هست، این است که جَبّ شامل عقوبات دنیویه ای که بر اساس نقض عهد ذمه بر کافر بار می شود، نمی گردد. گفتیم در عهد ذمه ای که کفار دارند و از آنها تعهد گرفته می شود که مثلاً علناً شرب خمر نکنند، زنا نکنند، نکاح بنات و اخوات نداشته باشند و از خلاف های این چنینی دست بکشند؛ این تعهدات در عقد ذمه از آنها گرفته می شود و اگر مرتکب شوند که برخلاف عقد ذمه بوده است، در این صورت نه تنها حدود، بلکه علاوه بر آن چون عقد ذمه را نقض کرده اند، حکم قتل بر آنها اجرا می شود. البته اگر حکم قتل هم قرار باشد بر آنها اجرا شود، ابتدا باید این احکام و حدود بر آنها جاری گردد.

خلاصه اینکه قاعده جَبّ شامل دو مورد نمی شود:

- اول: آثار وضعیّه اعمال کافر؛
- دوم: عقوبات دنیویّه مربوط به نقض عهد ذمه.

پرسشگر: ...

استاد: اگر کافر در زمان کفر، عتقی کرده یا عبدی را آزاد کرده باشد، این اعمال اثر خود را دارند و آثار آن پس از اسلام منتفی نمی شود. اما در مواردی که قاعده جَبّ شاملش می شود؛ یعنی اعمالی که کافر انجام می دهد، آثار این اعمال بعد از اسلامش منتفی می شود. پس مسأله رِقیت و بندگی که جزو اعمال کافر محسوب نمی شود [بحث دیگری است]. اما این مسأله که اگر مسلمان شد، بر امام لازم است که او را عتق کند، حرف دیگری است. مثلاً اگر کافری برده بود و سپس اسلام آورد، بر امام لازم است که از بیت المال پول بدهد تا عتق شود. البته این در مورد کافری است که مالش محترم باشد، مثل کافر ذمی؛ که اگر بخواهد، باید از بیت المال پول بدهد. در غیر این صورت به مالک خودش ضرر خواهد رسید اگر قرار باشد با اسلام آوردن کافر، بدون هیچ هزینه ای از ملک مالکش خارج شود، چراکه این عبد بخشی از سرمایه مالکش است.

این عبد کافری که مسلمان شده اگر بخواهد آزاد شود، یا باید خودش را مکاتب کند که البته بستگی به اراده مولایش دارد که این را بپذیرد. مثلاً بگوید: من این قدر کار می کنم و پول خودم را به تو می دهم. حالا یا مکاتب به کل باشد، یا به

نصف، یا به هر نسبتی که با مولای خود توافق کند. مثلاً بگوید: نصف درآمد من به تو می‌رسد و نصف دیگر را برای آزادی خودم می‌گذارم. به عبارت دیگر خودم را از تو می‌خرم. پس یا مکاتب باشد یا مدبر باشد که تدبیرش برای بعد از موت است.

راه دیگر این است که امام یا حاکم اسلامی زمینه آزاد کردن او را بر عهده بگیرد. یکی از وظایف حاکم اسلامی این است که این کار را فراهم کند. می‌تواند در مکاتبه با مولای برده کمک کند؛ مثلاً بخشی از ثمن مکاتبه را خود حاکم بر عهده بگیرد و یا اینکه کل عبد را بخرد و او را آزاد کند. مانند سلمان فارسی که رسول الله صلی الله علیه و آله خریدند و آزاد کردند.

بقای وجوب زکات و دیدگاه صاحب مدارک

این نتیجه بحث ما درباره دلالت حدیث جَبَّ است. نتیجه این بحث این است که بنابرین، زکات که یک حق مالی است، از کافر ساقط نمی‌شود، مانند سایر دیون. اگر کسی از کافر طلبکار باشد، بعد از اسلام آن شخص طلبکار باقی می‌ماند. نه زکاتش، نه خمسش، هیچ‌یک از این دو با اسلام کافر از ذمه کافر برداشته نمی‌شود. این همان مطلبی است که مرحوم صاحب مدارک نیز بیان کرده است.

مرحوم صاحب مدارک بیان قوی‌ای دارند که ما هم قبول داریم، گرچه بعضی بر بیان ایشان ایراد گرفته‌اند، اما بیان ایشان این است:

«و يجب التوقف في هذا الحكم، لضعف الرواية المتضمنة للسقوط سنداً ومتناً، ولما روي في عدة أخبار صحيحة من أنَّ المخالف إذا استبصر لا يجب عليه إعادة شيء من العبادات التي أوقعها في حال ضلّالته سوى الزكاة؛ فإنه لا بد أن يؤدّيها»؛

ما گفتیم ضعف سندی حدیث جَبَّ را قبول نداریم؛ بلکه ضعف متنی‌اش را تا حدودی اجمالاً قبول داشتیم. جهت بیشتر حرف ما روی این مطلب است که می‌فرماید ما روایات زیادی درباره مخالف داریم که اگر مخالف شیعه شود، باید زکاتش را بدهد، اما سایر عبادات قضا ندارد. در ادامه می‌فرماید:

«ومع ثبوت هذا الفرق في المخالف فيمكن إجراؤه في الكافر»؛

حالاکه بین عبادات و آثار وضعیه مثل زکات قائل به فرق هستید، همین حرف را در مورد کافر هم بنزید.

«وبالجملة: فالوجوب على الكافر متحقق»؛

چون ما قائلیم به اینکه کفار مکلف به فروع هستند. این کافر قبل از اینکه مسلمان شود، وجوب زکات داشته است.

«فيجب بقاؤه تحت العهدة إلى أن يحصل الامتثال أو يقوم على السقوط بالإسلام دليل يعتد به»؛

ما این دلیل معتد به را نداریم. ما می‌دانیم که این شخص وقتی کافر بود، وجوب زکات بر او بوده و باید زکات می‌داد. این مسلم است و درباره‌اش بحث شد. اما حالاکه مسلمان شده، نمی‌دانیم آیا آن وجوب ساقط شده یا نه. تا زمانی که دلیلی بر سقوط آن قائم نشود، نمی‌توانیم قائل به سقوط آن شویم.

اشکال سید حکیم بر دیدگاه صاحب مدارک

مرحوم آقای حکیم بر فرمایش مرحوم صاحب مدارک ایراد گرفته و می فرماید:

«وفیه: أنَّ ضعف السند مجبور باعتماد الأصحاب، وضعف الدلالة ممنوع إلا من جهة ما ذكرنا. ولو سلم فلا مجال للتوقف في الحكم بعد تسالم الأصحاب. وأنَّ من المقطوع به من سيرة النبي ﷺ وخلفائه عليهم السلام عدم مطالبته من أسلم من الكافرين بركة ماله فيما مضى من عمره، سواء أ كان موجوداً أم مفقوداً. وكفى بمثل ذلك دليلاً على السقوط، مانعاً من الرجوع إلى القواعد مقتضية للبقاء، فضلاً عن القياس على المخالف. فتأمل»؛

فرمایش ایشان این است که ما سیره قطعیه داریم از نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام که از کافری که مسلمان می شد، زکات همه سال های گذشته را از او نمی گرفتند. مثلاً کافری است که چهل سالش بوده و بیست سال کمتر یا بیشتر، مکرر مطالبه زکات می شده و نمی داده، بعد که اسلام آورده به او گفته نمی شده که زکات کل سال های گذشته را باید بدهی. سیره ائمه اطهار علیهم السلام و سیره رسول اکرم ﷺ بر این نبوده که چنین کاری کنند.

پاسخ اشکال

اما پاسخ این است که این سیره لسان ندارد که عدم مطالبه زکات از کافر، ناشی از عدم وجوب است یا ناشی از عفو و مصلحت. ما می دانیم که حاکم می تواند عفو کند؛ می تواند خمس را ببخشد، زکات را ببخشد. از امام جواد علیه السلام روایاتی در تحلیل خمس داریم که نشان می دهد خمس را حلال کرده است. این تحلیل، حکم حکومتی است؛ وگرنه حکم خمس معلوم است که واجب است. معنی «حلال کردن خمس» این نیست که دیگر واجب نیست؛ بلکه در شرایط خاص حکومتی، در زمان امام جواد و ائمه هدی علیهم السلام، در مقاطع خاص، مخصوصاً در مسأله واقفیه که وقف بر حضرت رضا علیه السلام کردند اما خمس ها را پیش خود نگه داشتند و بردند، در زمان امام جواد علیه السلام در یک مقطع خاص، تحلیل خمس کردند و فرمودند: «خمس را بر شما حلال کردم». منتها بعد از آن این حلیت را برداشتند. بعد از حضرت هم امام هادی علیه السلام رسماً فرمودند که باید خمس را پرداخت کرد.

خلاصه این مسأله در بین ائمه اطهار علیهم السلام در بعضی مقاطع وجود داشته است. در ابتدای اسلام، شرایطی بود که باید رفتاری می کردند که موجب نشود سایر کافران از مسلمان شدن خودداری کنند. بنابراین رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام از برخی موارد عفو می کردند. خلاصه سیره ای که می فرمایید شاید از این باب بوده باشد. اگر کافری باشد که خیلی درآمد زیادی داشته باشد؛ مثلاً فرض کنید کافری است که درآمد نقدی بسیار بالایی دارد و ما اگر بخواهیم زکات نقدی را از او بگیریم، هیچ صدمه ای بر او وارد نمی شود، چرا از او زکات گرفته نشود؟! اینهایی که اصلاً در مملکت ما روزانه چند همت درآمد دارند، نه به صورت ماهانه، اگر کافر بوده باشند و چنین درآمدی داشته باشند، چه وجهی دارد که از او زکات گرفته نشود؟

ما عرضمان این است که اینکه در سیره ائمه اطهار یا رسول اکرم ﷺ، گرفتن زکات از کافر نبوده، لزوماً دال بر عدم وجوب نیست. این سیره، سیره ای نیست که لسان داشته باشد و صراحتاً بگوید: «این از باب عدم وجوب است» یا «این از باب عفو است». ممکن است از باب مصلحت و جذب قلوب باشد؛ پس این استدلال تامی نیست.

این دیگر بستگی به مصلحتی دارد که حاکم می بیند. اگر حاکم مصلحت ببیند که زکات را بگیرد، می تواند بگیرد. اگر دید که گرفتن آن موجب می شود دیگران از تمایل به اسلام باز بایستند، می تواند از گرفتن آن خودداری کند؛ اما این به معنای سقوط وجوب نیست. پس این استدلال تام نیست و نقضی که مرحوم صاحب مدارک بیان می کند، نقض قوی است: اینکه حالا شما در مخالف چه می گوید؟ شخص مخالف به هر حال مسلمان است و ممکن است ده سال یا بیست سال زکات نداده باشد، در این صورت اگر شیعه شد باید زکات همه سال های گذشته را بدهد. خب چرا اگر کافر مسلمان شد، لازم نباشد که زکات بدهد؟ پس از این مثال نقض معلوم می شود که چنین استیحاشی نیست که اگر کافر هم مسلمان شود، باید زکات همه سال های قبل را بدهد. اگر مخالف بود و زکات نداده بود و به مذهبش هم عمل کرده بود، باید زکات سال های قبل را بدهد.

در مورد سنی هم این چنین است که اگر مستبصر شد، اگر حاکم صلاح دید که از او عفو کند، می تواند عفو کند. حاکم می تواند چنین کاری کند.

اینجا فرع شانزدهم از فروع متفرع بر شرط تمکن از تصرف مرحوم صاحب عروه بود، پایان یافت.

مسأله هجدهم: خرید نصاب زکات از کافر توسط مسلمان

آخرین بحث در این فصل از مباحث، مسأله هجدهم است؛ صاحب عروه رحمته الله می فرماید:

«إذا اشترى المسلم من الكافر تمام النصاب بعد تعلّق الزكاة وجب عليه إخراجها»؛

اگر مسلمانی از کافر، همه نصاب از جنس زکاتی را خریداری کند بعد از اینکه زکات به آن تعلق گرفته است؛ یعنی نصابش تمام شده و حول هم درحالیکه نزد کافر بوده بر مال گذشته و کافر زکاتش را نداده به هر دلیلی، این مسلمان باید زکات را اخراج کند.

این اخراج بر اساس مبنای کسانی است که قائل اند به اینکه زکات به عین تعلق می گیرد، درست است؛ چون در این عین خارجی، حق فقرا وجود دارد و کافر آن را ادا نکرده است، وقتی این زکات به مسلمان منتقل شد، در آن زکات و حق فقرا موجود است؛ پس مسلمان باید حق اصحاب زکات را ادا کند.

اما اگر مانند ما قائل باشیم که زکات به ذمه تعلق می گیرد نه به عین خارجی، آنگاه این زکات بر ذمه کافر باقی می ماند و لزومی ندارد مسلمان زکات بدهد. اگر مسلمان مالی را از کافر خرید و این مال وقتی در ملک کافر بوده زکات به آن تعلق گرفته، اگر کافر این مال را به مسلمان فروخت، زکات همچنان بر ذمه کافر مشغول است تا زمانی که زکات را بدهد و ذمه اش را فارغ کند. چه وجهی دارد که ذمه کافر به ذمه مسلمان منتقل شود؟ مثل سایر دیون.

مثلاً اگر کافری مدیون بود و سپس مسلمان شد، دینش به کسی دیگر منتقل نمی شود و ساقط نمی گردد. زکات هم یکی از دیون است. این کافر مدیون به زکات بوده است و حالا مسلمان شده، دینش برای چه ساقط شود؟ البته مسلمان می تواند از جانب او زکات را بدهد و ذمه او را فارغ کند، اما واجب نیست که مسلمان آن را بدهد.

بنابراین، اینجا ثمره و تفاوت میان دو مبنا مشخص می شود: اینکه زکات به عین تعلق می گیرد یا به ذمه. این نظر مرحوم صاحب عروه که می فرماید: «إذا اشترى المسلم من الكافر تمام النصاب بعد تعلّق الزكاة وجب عليه إخراجها» مبنی بر این است که زکات به عین تعلق بگیرد. اما اگر تعلق زکات به عین خارجیه نباشد، وجوب زکات بر مسلمان مطرح نخواهد بود.

و صلّی الله علی محمد و آلّه الطاهرين

